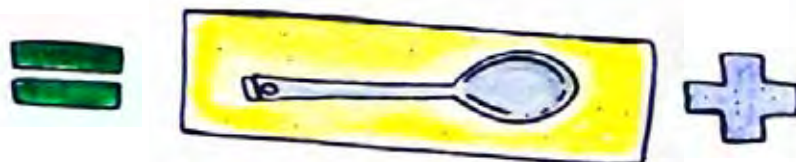


## داستان‌های کپش و مان حکایت آن دزد

ما کوله‌نویس‌ها یک جوهرهایی خودمان را رفیق فابریک نویسندگان مثل نصرالله منشی می‌دانیم. چون اولین قصه‌هایی که باعث شد روایای نویسنده شدن ببینیم، آثار کهن آن‌ها بود. برای همین هم در این ستون سراغ‌شان می‌رویم و کمی هم سر به سرشان می‌گذاریم. به هر حال رفیقند و ناراحت نمی‌شوند.



پشت دیفاله. الان درش می‌آرم می‌بینی! پیرمرد گفت: «عمو اندازه گرفتی؟ مطمئنی از سولاخ این قدی دهل بیرون می‌آد؟» مردک دستش را کرد توی سوراخ و خاک‌ها را بیرون داد و گفت: «دیگه بضاعت‌مون در حد همین قاشق بود! آقام بیل که واسم ارث نداشت سولاخ بزرگ بکنم!» پیرمرد گفت: «پشت در رو انداختم دزد نیادا! اگر نه می‌رفتم از حیاط برات بیل می‌آوردم! حالا ما کی صدای دهل شما رو می‌شنویم؟»

مرد قاشق را که از توی سوراخ در آورد، دستش را از سوراخ رد کرد و متکای مخمل پیرمرد را از پس دیوار بیرون کشید و همچنین که پا به فرار گذاشته بود، بشکن‌زنان گفت: «صداش فردا صبح در می‌آد، وقتی صدای آی دزدت بلند شد!» ما از این داستان عمراً اگر نتیجه بگیریم!

جز ردی از موش. این‌طور شد که بلند شد چراغ زنبوری را از روی طاقچه برداشت و رفت روی بام. به بام که رسید، دولا شد و پشت دیوار را نگاه کرد.

پشت دیوار یک بابای دراز و لاغر و بی‌قواره که نه سر و شکلش به آدمیزاد می‌رفت نه دک و پزش، نشسته بود و با قاشق دیوار را می‌کند.

پیرمرد گفت: «خسته نباشی عمو جون. داری چی کار می‌کنی؟»

مردک قاشق را توی سوراخ دیوار چرخاند و بیرون کشید و گفت: «خب معلومه. دارم دهل می‌زنم! پیدا نیست؟»

پیرمرد گفت: «این قاشقات همچنین که می‌ره و می‌آد، به آرشه‌ی کمونچه نزدیک‌تره‌ها تا دهل!»

مردک قاشق را دوباره توی سوراخ چرخاند و کشید بیرون و گفت: «این‌جا که نیست!

پیرمرد فکر کرد موش است. این شد که دو تا مشت کوبید به دیوار. دیوار از خرت خرت افتاد. پیرمرد متکایش را بغل کرد و سرش را گذاشت رویش و همچنین که ملج مولوچ ماچش می‌کرد، خوابید. تازه‌تازه داشت خوابش می‌برد که صدای خرت خرت خرت از دیوار بلند شد. پیرمرد همان‌طور که دمر پشت به دیوار خوابیده بود با پا یک لگد به دیوار کاه‌گلی پراند. دیوار از صدا افتاد. پیرمرد انگشت لاغر درازش را فرو کرد توی متکا و همین‌طور که روی سکه‌ها می‌کشید و حسابی کیفور بود، خوابید.

هنوز چشم‌هایش گرم خواب نشده بود که صدای خرت خرت بلند شد. پیرمرد لنگ را از روی چشمش بالا کشید و بلند شد صاف و سیخ نشست و وا مانده و کلافه به دیوار نگاه کرد، اما روی دیوار همه‌چیز بود

پیرمرد در و پنجره‌ها را محکم بست و رفت نشست سر جایش و سر متکای مخمل قرمزش را باز کرد و نگاهی به سکه‌هایش انداخت. دستش را کرد توی متکا و یکی‌یکی سکه‌ها را در آورد و ملج و مولوچ یک ماچ آبدار این طرف و آن طرف‌شان زد و در متکایش را بست. لنگ حمامش را دور سرش پیچید، سرش را گذاشت روی متکای مخمل قرمزش و چشم‌هایش را بست که بخوابد. هنوز نخوابیده بود که صدای خرت خرت خرت از دیوار بلند شد.

### دیگه چه خبر

نیلوفر نیک‌بنا

### کاهش اثرات بلایای طبیعی با هلال



الان که شما مشغول خواندن این خبر هستید، در هفته‌ی کاهش اثرات بلایای طبیعی قرار داریم. این یعنی باید تلاش کنیم که اطلاعات بیشتری برای مواجهه با حوادث طبیعی مثل سیل، زلزله، طوفان و... به‌دست بیاوریم و به اطرافیان‌مان هم اطلاعات‌مان را منتقل کنیم. اگر در این باره چیز زیادی نمی‌دانید نگران نباشید.

چون که معاون پشتیبانی و برنامه‌ریزی سازمان جوانان هلال‌احمر قول داده است که در این هفته برنامه‌های مختلفی از قبیل آموزش پناه‌گیری، نحوه‌ی خودامدادی، و همین‌طور روش استفاده از وسایل اولیه‌ی امدادی در مدارس و مهدکودک‌های شهرستان‌های مختلف استان‌های کشور برگزار می‌شود. بروید و یاد بگیرید. مسابقه‌های مختلفی مثل مسابقات نقاشی هم در انتظارتان است. این یکی را هم از دست ندهید! از ما گفتن.

### جشن روز جهانی کودک با حضور غنچه‌های هلال



همان‌طور که می‌دانید هفته‌ی گذشته، هفته‌ی ملی کودک بود و سازمان جوانان هلال‌احمر هم به همین مناسبت برنامه‌های ویژه‌ای برای بچه‌های هلال‌احمری در نظر گرفته بود. در جشنواره‌ای که کانون پرورش فکری برای بچه‌ها برگزار کرده بود، امسال هلال‌احمر هم غرفه داشت و خوشبختانه غرفه‌ی هلال با استقبال زیادی مواجه شد. چون برنامه‌های مختلفی مثل سرودخوانی، بازی و مسابقه برای بچه‌ها در نظر گرفته

شده بود و در کنار همه‌ی این‌ها، مسائل ساده‌ی آموزشی هم به آن‌ها یاد داده می‌شد که نسبت به سایر برنامه‌ها جذابیت خاصی برای‌شان داشت. خلاصه این‌که غنچه‌های هلال، حسابی از هفته‌ی خودشان لذت بردند و کلی اطلاعات جدید یاد گرفتند.

اگر نرفتنید تقصیر خودتان است! ما که هفته‌ی قبل خبر برگزاری‌اش را به‌تان داده بودیم!